



سروده‌های صمیمی کلامی در اندیشه و کلام غالب دهلوی

دکتر محمدحسن حائری

توجه غالب به شاعران ایرانی و پارسی سرایان هند بدان گونه است که در دیوان فارسی وی ۱۳۳ بار از نکته سنجان این سامان سخن به میان آمده است و بالاترین بسامد آن در غزل از آن ظهوری و پس از وی نظیری است. و به ترتیب حزین، حسرتی و حافظ جایگاههای بعدی را یافته‌اند.

غالب بر این باور است که شاعری وی خداداد و قلمش پرده گشای دم عیسی است:

غالب قلمت پرده گشای دم عیسی است

چون بر روش طرز خداداد بجنبده

و نیز گفته است:

هر ناوک اندیشه که از شست گشادم

بر رهگذر وحی ره افتاد کمین را^۴

میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، بزرگ شاعر شبه قاره و لسان الغیب و شهنشاه سخن آن سامان است و خود خویشتن را رند هند نامیده و گفته است:

هند را رند سخن پیشه گمنامی هست

و اندرین دیر کهن میکده آشامی هست^۱

شیوه او در شاعری، پایه در دانشهای زمانه و تکیه بر رندیهای عاشقانه او دارد. بی گمان پیروی از روش برگزیده وی موجب شد که در هند و پاکستان نازک خیالانی چون حالی، شبلی، گرامی، حفیظ و اقبال به جهان شعر و ادب گام نهند و مقبول طبع مردم صاحب نظر شوند.

غالب درباره شیوه سخن خویش گفته است:

گزیده ام روش خاص کاندیرین هنجار

به پویه پای بلغزد ظهیر و سلمان را^۲

و نواندیشان را بدین سان به تماشای سومنات خیال خویش فرا خوانده است:

مسنج شوکت عرفی که بود شیرازی

مشو اسیر زلالی که بود خوانساری

به سومنات خیالم در آی تا بینی

روان فرورز برو دوشهای زناری^۳

و این در حالی است که در قصیده‌های خود بیش از همه به عرفی توجه داشته است و ۷ بار از او یاد کرده و در غزل ۵ بار از وی سخن گفته است.

او در قصیده‌ای نیز خود را همپایه خاقانی و نظامی دانسته است و این نیز در حالی است که به ترتیب دومین و سومین بسامد نام شاعران در قصاید وی نام این دو سخنور است:

امروز من نظامی و خاقانیم به دهر

دهلی زمن به گنجه و شروان برابرست^۴



دیوان

غالب دهلوی

مشکل بغزلیات و رباعیات فارسی

سروده: میرزا اسدالله خان غالب دهلوی

مقدمه، تصحیح و تطبیق

دکتر محمدحسن حائری

و در این پیوند است این سخن وی:

مستیم عام مدان و روشم سهل مگیر

ناقه شوقم و جبریل حدی خوان منست^۷

او ۳۳۴ غزل فارسی دارد که بلندترین آن ۲۰ و کوتاهترین ۶ بیت است. و متوسط ابیات غزلهای وی در حالت متعارف ۱۰ بیت می باشد. در ۷۱ قصیده فارسی وی بلندترین قصیده در منقبت سیدالشهداء حضرت امام حسین - علیه السلام - است و ۱۱۲ بیت دارد و کوتاهترین قصیده وی قصیده ای است ۲۷ بیتی.

یکی از قصیده های بلند او در منقبت مولای متقیان اسدالله غالب علی بن ابیطالب (ع) است. یعنی همان امام همامی که میرزا اسدالله خان به بوی کسب شرف از همنامی وی تخلص خویش را غالب ساخته بود.

شاعرانه ای همراه است و گاه شاعر برای به کف آوردن جواز آن به تجدید مطلع نشست است. از این بابت است که در ۷۱ قصیده او ۳۱ بار تجدید مطلع دیده می شود.

او در قصیده با ممدوحان و مخاطبان خویش بسیار صمیمی و همراه است و هرگاه که دقیقه ای را در قصیده ای فرو می گذارد مخاطب خویش را بدان می آگاهاند و بدان معترف می شود و عذری شاعرانه می آورد.

مثلاً آنگاه که ایطرا را در قافیه می بیند می گوید:

تکرار رخ قافیه چندان که خراشید

شوقم به جراحت نمک افشانند ز ایطرا^۸

و آن زمان که شایگانی را به قصیده راه می دهد توجیهی چنین می نگارد:

هان همنشین اگر نگری کاین گهر فروش

گنج سخن به قافیه شایگان نهاد

یاد آر عذر خواهی سلمان که گفته است

«رسمی ست بس قدیم نگویی فلان نهاد»^۹

غالب با ترکیباتی تازه خدمتی بی اندازه به ادب فارسی کرده و آنها را شاعرانه باز پرورده است. از آن جمله است:

در شکر آب بودن به کسی: به معنی آزرده خاطر بودن از کسی:

طوطیان در شکر آیند به غالب کور است

لبی از نطق به تاراج شکرها گستاخ^{۱۱}

کف پای خاریدن: در مفهوم سفری در پیش داشتن و احتمال مسافرتی پیش آمدن:

تاسر خار کدامین دشت در پامی خلد

کز هجوم شوق می خارد کف پایم هنوز^{۱۲}

شادیمرگ شدن: در معنی مرگ از شدت شادی. و به اصطلاح از شنیدن خبری خوش سگته کردن:

زاری ما در غم دل دید و شادیمرگ شد

مردن دشمن ز تأثیر دعای ما مسنج^{۱۳}

مُشک بر جراحت افگندن: به مفهوم آزار رسانیدن (زیرا که مُشک جراحت را تازه و زخم را باز می کند و داغ را فزونی می دهد):

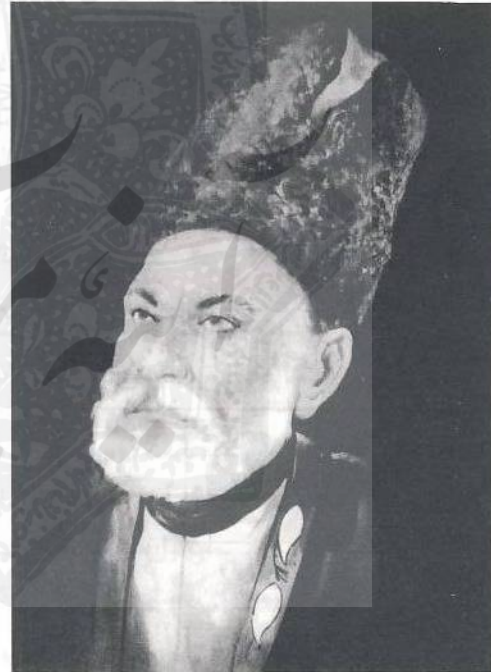
غالب ز کلک تست که یابم همی به دهر

مُشکی که بر جراحت بند غم افکنم^{۱۴}

در اشعار غالب واژه ها و تعبیرهایی است که در فارسی امروز (به ویژه در ایران) دگرگونی معنایی یافته اند مانند:

تقریب، به معنی: بهانه

ترقی کردن، به معنی: غلو کردن



شناسنامه این قصیده چنین است که شاعر آن را در ۱۱۰ بیت سروده است که از نظر حروف ابجد به عدد حرف علی (۱۱۰) باشد و خود نیز در بیت صد و چهارم به این نکته اشارتی کرده و گفته است: نطقم به شمار عدد حرف علی شد

در رشته تحریر ز شوخی گهر آما^۸

تکرار قافیه در غزلهای غالب اندک است و انگشت شمار و به احتیاط تمام آمده است، ولی در قصیده ها بای پروایی رندانه و

وی در وحدت وجود چنین سخن رانده است:
 عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا؟
 هر چه جز هستی ست هیچ و هر چه جز حق باطلست
 ما همان عین خودیم اما خود از وهم دویی
 در میان ما و غالب ما و غالب حایلیست^{۱۶}
 و در باب اتصال به مبدأ اعلی او را اعتقاد چنین است:
 از وهم قطرگی ست که در خود گمیم ما
 اما چو وارسیم همان قلمزمیم ما
 پنهان ز عالمیم زبس عین عالمیم
 چون قطره در روانی دریا گمیم ما^{۱۷}
 در دوران شاعری غالب حرف از خذف ناشناسان به قدرت رسیده
 و بی هنران واپس مانده از کاروان حله موجب شده بودند که غالب از
 آن دیار دلگیر شود و زیستن را در اصفهان و مردن را در نجف آرزو
 کند و بگوید:
 غالب از هندوستان بگریز فرصت مفت تست
 در نجف مردن خوش ست و در صفاهان زیستن^{۱۸}
 و خود را عندلیب گلستان عجم بشمارد و چنین بسراید:
 بود غالب عندلیبی از گلستان عجم
 من ز غفلت طوطی هندوستان نامیدمش^{۱۹}
 و بالاخره این سخنور اندیشمند پارسی سرای، در حالی به جهان
 دیگر سفر کرد که ۶۳ سال از عمر ۷۳ ساله خود را در خدمت به شعر
 و ادب گذرانده بود. این سخن وی را چندان به گزاف نباید انگاشت
 که:
 همچو من شاعر و صوفی و نجومی و حکیم
 نیست در دهر قلم مدعی و نکته گواست^{۲۰}

تنزل کردن، به معنی: تواضع ورزیدن
 چهره شدن، به معنی: روبه رو شدن
 داغ بودن، به معنی: حسرت خوردن و ناراحت بودن
 روشناس، به معنی: معروف
 مفت کسی بودن، به معنی: به نفع کسی بودن
 خیابان، به معنی: گلزار
 پسی، به معنی: عرق، خوی، پسینه
 انداز، به معنی: روش، شیوه، حالت، کرشمه، ادا، رفتار
 اورب نگاه، به معنی: کسی که غیر مستقیم و به اصطلاح
 زیرچشمی می نگرد.
 غالب شاعر نقشها، طرحها، رنگها و آینه هاست. بسامد این واژه ها
 در دیوان وی شاهدهی است بر این مدعا.
 او اشعر شاعران زبان اردوست و به دولت شعر اردوی خویش
 شهرتی به سزا یافته است. با این حال وی را عقیده بر آن است که:
 فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ
 بگذر از مجموعه اردو که بیرنگ منست
 فارسی بین تا بدانی کاندراقلیم خیال
 مانی و ارژنگم و آن نسخه ارتنگ منست^{۱۵}
 اگر ملمع را این گونه تعریف کنیم که شاعر در کلام خود مصرع
 یا بیتی را به زبانی غیر از زبان شعر خویش آورده باشد، بدون شک
 غالب را باید بزرگترین ملمع سرای شبه قاره دانست. زیرا که هیچ
 شاعری را سراغ نداریم که بدین هنرمندی اردو را به فارسی آمیخته
 باشد.
 در باب تصوف و عرفان غالب، گفتنی است که وی غزلها و مثنویها
 و حتی قصیده های خود را به اصطلاحات عرفانی رنگ و بوی داده و
 در این میدان نیز بر همگنان خویش غالب گشته است.



- پی نوشتها:
۱. دیوان غالب دهلوی، تصحیح محمد حسن حائری، دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۴۴.
 ۲. کلیات غالب (فارسی) ج ۲، تصحیح سید مرتضی حسین فاضل لکنوی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۹ م. ص ۳۲۶.
 ۳. همان، ص ۷.
 ۴. همان، ص ۱۸۹.
 ۵. میخانه آرزو، محمد حسن حائری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۶۶ و ۶۷.
 ۶. همان، ص ۲۷.
 ۷. همان، ص ۲۷.
 ۸. کلیات غالب (فارسی) ج ۲، ص ۴۰.
 ۹. همان، ص ۴۰.
 ۱۰. همان، ص ۵۳.
 ۱۱. دیوان غالب دهلوی، ص ۱۷۲.
 ۱۲. همان، ص ۲۴۸.
 ۱۳. همان، ص ۱۶۸.
 ۱۴. همان، ص ۲۹۸.
 ۱۵. کلیات غالب، نولکشور، لکنهو، ۱۹۲۵ م، ص ۵۵.
 ۱۶. میخانه آرزو، ص ۱۹.
 ۱۷. همان، ص ۱۹.
 ۱۸. دیوان غالب دهلوی، ص ۳۱۵.
 ۱۹. همان، ص ۲۶۰.
 ۲۰. کلیات غالب (فارسی) ج ۲، ص ۲۰۴.